



دورکاری در مقابل حضور : جنگ جدید شرکت‌ها و کارکنان

با پایان یافتن دوران همه‌گیری کووید۱۹، بسیاری از شرکت‌ها در سراسر جهان در حال بازنگری در سیاست‌های کاری خود هستند. در حالی که کار از خانه (WFH) در دوران همه‌گیری به یک هنجار تبدیل شد، اکنون شرکت‌ها به دنبال بازگرداندن کارکنان به دفتر هستند اما این بازگشت به دفتر با چالش‌ها و پیچیدگی‌های جدیدی همراه است. یکی از مهم‌ترین تغییرات اخیر، استفاده از حضور در دفتر به عنوان معیاری برای ارزیابی عملکرد و تعیین حقوق و پاداش کارکنان است.

شرکت‌ها به‌طور فزاینده‌ای از فناوری‌های پیشرفته برای ردیابی حضور کارکنان در دفتر استفاده می‌کنند. این فناوری‌ها شامل سیستم‌های ثبت ورود و خروج، نرم‌افزارهای ردیابی فعالیت‌های کامپیوتری و داده‌های مربوط به استفاده از فضای اداری می‌شوند. داده‌ها نه‌تنها برای نظارت بر حضور، بلکه برای تحلیل الگوهای کاری و بهینه‌سازی فضای اداری مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخی شرکت‌ها حضور در دفتر را به‌طور مستقیم با ارزیابی عملکرد و حقوق کارکنان مرتبط کرده‌اند. به‌عنوان مثال، Lloyds Banking Group حضور مدیران ارشد در دفتر را در محاسبه پاداش سالانه آن‌ها لحاظ می‌کند و PWC حضور کارکنان را ماهانه رصد کرده و این اطلاعات را به مدیران و مربیان شغلی ارائه می‌دهد. این رویکرد نشان می‌دهد که شرکت‌ها حضور فیزیکی را به عنوان نشانه‌ای از تعهد و مشارکت کارکنان در نظر می‌گیرند.

بسیاری از شرکت‌ها معتقدند که حضور فیزیکی کارکنان در دفتر، برای تقویت فرهنگ سازمانی و کار تیمی ضروری است. تعاملات غیررسمی و جلسات حضوری می‌توانند به ایجاد ارتباطات قوی‌تر و بهبود همکاری بین تیم‌ها کمک کنند. برخی مدیران نگرانند که کار از خانه ممکن است به کاهش بهره‌وری منجر شود. با ردیابی حضور، شرکت‌ها می‌توانند اطمینان حاصل کنند که کارکنان زمان خود را به‌طور مؤثر مدیریت می‌کنند.

با کاهش حضور کارکنان در دفتر، بسیاری از شرکت‌ها با فضای اداری بلااستفاده مواجه شده‌اند. با بازگرداندن کارکنان به دفتر، شرکت‌ها می‌توانند از این فضاها به‌طور مؤثرتر استفاده کنند و هزینه‌های خود را کاهش دهند.

اجرای سختگیرانه سیاست‌های حضور در دفتر ممکن است به جای بهبود عملکرد، منجر به از دست دادن کارکنان با عملکرد بالا شود. تحقیقات نشان می‌دهد که کارکنان با عملکرد بالا، زنان و نسل هزاره که انعطاف‌پذیری را ترجیح می‌دهند) بیشتر در معرض ترک شرکت هستند. شرکت‌هایی مانند Apple، Microsoft و SpaceX پس از اجرای سیاست‌های سختگیرانه (RTO)، شاهد افزایش نرخ ترک کارکنان هستند. استفاده از حضور در دفتر به عنوان معیار ارزیابی، ممکن است شرکت‌ها را در معرض ادعاهای تبعیض قرار دهد. به عنوان مثال، کارکنانی که مسئولیت‌های مراقبتی (مانند مراقبت از کودکان یا والدین سالخورده) را دارند، شاید نتوانند به دفتر بیایند. همچنین کارکنان دارای معلولیت برای حضور در دفتر با چالش‌هایی مواجه می‌شوند. قوانینی مانند EqualityAct در بریتانیا از کارکنان در برابر تبعیض بر اساس جنسیت، معلولیت و سایر عوامل محافظت می‌کنند. نظارت شدید بر حضور در دفتر ممکن است به کارکنان یک احساس را بدهد که به آن‌ها اعتماد نمی‌شود. این موضوع می‌تواند به کاهش انگیزه و رضایت شغلی منجر شود.

برخی شرکت‌ها به جای اجرای سیاست‌های یکسان برای همه کارکنان، رویکردی با ساختار ترکیبی را در پیش گرفته‌اند. در این مدل، کارکنان با عملکرد بالا با سخت‌گیرانگی، انعطاف‌پذیری بیشتری دریافت می‌کنند و کارکنان سطح پایین‌تر ممکن است ملزم به حضور بیشتر در دفتر باشند. به جای تنبیه کارکنان برای عدم حضور، برخی شرکت‌ها از مشوق‌های مثبت برای تشویق حضور در دفتر استفاده می‌کنند. به‌عنوان مثال، ارائه غذا و نوشیدنی رایگان، برگزاری رویدادهای تیمی و آموزشی و ایجاد فضای کاری جذاب و راحت.

برخی شرکت‌ها به جای تمرکز بر حضور فیزیکی، بر نتایج کار و دستاوردهای کارکنان تمرکز دارند. این رویکرد به کارکنان انعطاف‌پذیری بیشتری می‌دهد و به جای نظارت بر زمان، بر کیفیت کار تأکید می‌کند. سیاست‌های بازگشت به دفتر و استفاده از حضور به عنوان معیار عملکرد، نشان‌دهنده تغییرات عمیق در دنیای کار است. در حالی که این سیاست‌ها ممکن است به شرکت‌ها کمک کند تا بهره‌وری و فرهنگ سازمانی خود را بهبود بخشند، اجرای سخت گیرانه آن‌ها می‌تواند به از دست دادن کارکنان ارزشمند و ایجاد مشکلات حقوقی و کاهش انگیزه منجر شود. بنابراین، شرکت‌ها باید رویکردی متعادل و انعطاف‌پذیر در پیش بگیرند که هم نیازهای کسب‌وکار و هم ترجیحات کارکنان را برآورده سازد.

منبع: اکونومیست

گزارش

در جهانی که بازارها به تنهایی قادر به مدیریت ریسک‌های سیستماتیک، تأمین نیازهای اساسی و هدایت نوآوری‌های فناوری نیستند، نقش دولت‌ها به‌عنوان نیرویی راهبردی بیش از پیش اهمیت یافته است. بر اساس نظر برخی اقتصاددانان، دولت‌ها باید فراتر از سیاست‌های سنتی بازتوزیعی عمل و با مداخله‌ای هدفمند، مسیر سرمایه‌گذاری و نوآوری را هدایت کنند. این تغییر رویکرد می‌تواند مانعی در برابر سلطه الیگارشی و ابزاری برای تضمین هم‌سویی منافع اقتصادی با رفاه اجتماعی باشد.

اگر همه‌گیری کرونا یک چیز را روشن کرده باشد، این است که حداکثرسازی سود نباید به‌عنوان راهنمای تخصیص منابع عمل کند. دلیل این امر نیز روشن است؛ با وجود هشدارهای اولیه از شیوع سارس در سال ۲۰۰۳ و بیماری مرس در سال ۲۰۱۲، تا سال ۲۰۲۰ هیچ شرکت داروسازی بزرگی پیشرفتی در توسعه واکسن‌های احتمالی علیه ویروس کووید نداشت و هیچ تأمین‌کننده تجهیزات پزشکی دستگاه‌های تنفسی مورد نیاز برای مقابله با وضعیت اضطراری را ذخیره نکرده بود، چه برسد به ماسک‌ها.

این تنها مسئله‌ای نیست که به باور دست‌نارمی مرتبط است. بازارها بارها نشان داده‌اند که قادر به جلوگیری از ریسک‌های سیستماتیک نیستند، مانند آنچه در بحران وام‌های مسکن بی‌پشتوانه یا در تخصیص منابع برای گذار به انرژی سبز مشاهده شد. بازارها همچنین معمولاً به نارضایتی شهروندانی که حق‌وقشان از هزینه‌های اساسی زندگی مانند مسکن عقب می‌ماند، پاسخی نمی‌دهند؛ هزینه‌هایی که به دلیل ناتوانی فزاینده دولت‌ها در اصلاح ناآرامی‌ها افزایش می‌یابند.

اما در مورد ظهور فناوری‌های قدرتمندی مانند هوش مصنوعی چه باید گفت؟ آیا محصولات هوش مصنوعی که درآمد صاحبان خود را به حداکثر می‌رسانند، رفاه اجتماعی را در پیش خواهند گرفت، به گونه‌ای که در جهت افزایش درآمد تبلیغاتی خود موجب تنش در زندگی روزمره ما شوند؟ ابعاد چالش‌های پیش‌رو و شدت بحرانی که هم‌اکنون با آن مواجهیم، به احیای بحثی انجام‌یده که اقتصاددان ایتالیایی، ماریانو مازوکاتو، نخستین بار یک دهه پیش در کتاب خود با عنوان «دولت کارآفرین: افشای افسانه‌های بخش خصوصی در برابر بخش عمومی» مطرح کرد. او در این کتاب استدلال می‌کند که دولت‌ها باید از کشمکش‌های داخلی خود عبور کرده و مسئولیت‌های خود را به‌عنوان مولدان ثروت و راهنمای بازار بر عهده بگیرند.

از نظر مازوکاتو، پذیرش این وظایف مستلزم حداقل دو اقدام است: از یک‌سو، بخش عمومی باید با ارائه مشوق‌ها و وضع مقررات، اطمینان حاصل کند که پیگیری سود توسط بخش خصوصی با اهدافی که هر جامعه در فرایند دموکراتیک خود تعیین می‌کند، هم‌سواست. از سوی دیگر، بخش عمومی باید سهم عادلانه‌ای از سرمایه‌گذاری در توسعه را که مزایای آن خصوصی‌سازی شده، دریافت کند. افزون بر تحقیقات پایه‌ای داروسازی، مازوکاتو اغلب به صفحات لمسی و سیستم‌های GPS به‌عنوان نمونه‌هایی از نوآوری‌های عمومی اشاره می‌کند که دولت هرگز بابت آن‌ها پرداختی دریافت نکرده یا دسترسی ترجیحی برای کاربردهایشان نداشته است.

یکی از ایده‌هایی که در این بحث شکل می‌گیرد، مفهومی موسوم به «تولیدگرایی» است که اقتصاددانی به نام دانی رودریک از نظریه‌پردازان اصلی آن به‌شمار می‌آید. رودریک، استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه هاروارد و برنده جایزه پرنسپس استور یاس در علوم اجتماعی، سال‌هاست پایه‌های آنچه را که به‌عنوان یک اجماع جدید ممکن برای دوران پسانئولیبرال توصیف می‌کند، تدوین کرده است. در این دیدگاه، دولت‌ها فراتر از وظایف کلاسیک دولت رفاه‌کینزی (یعنی بازتوزیع، هزینه‌های اجتماعی و ثبات کلان اقتصادی) در اقتصاد مداخله کرده و در همان لحظه پیش از ایجاد ثروت، شرایطی را برای شرکت‌ها تعیین می‌کنند که تضمین‌کننده ایجاد مشاغل خوب در سراسر کشور و برای همه شهروندان باشد.

دو مسیر

در مقاله‌ای در سال ۲۰۲۳، رودریک اصطلاح مشاغل خوب را به کار می‌برد و آن‌ها را مشاغلی تعریف می‌کند که به‌طور سنتی طبقه متوسط را شکل داده‌اند، دارای حقوقی هستند که امکان یک زندگی با کیفیت معقول و مقداری پس انداز را فراهم می‌کند و در محیط کاری ثبات و فرصت پیشرفت دارند. به نظر این اقتصاددان ترک، کمبود این نوع مشاغل در کشورهای توسعه‌یافته نشانه‌ای از حرکت آن‌ها به‌سوی اقتصادهای دوگانه است. این پدیده پیش‌تر محدود به بازارهای نوظهور بود؛ جایی که یک گروه از نخبگان کوچک متشکل از شرکت‌های پیشرفته با توده‌ای عظیم از کسب‌وکارهای کوچک و بسیار غیرمولد هم‌زیستی دارند، اما تعامل چندانی میان آن‌ها وجود ندارد.

تزو این است که برای احیای رفاه طبقه متوسط و مقابله با قطبی‌شدن، پوپولیسم و بی‌اعتمادی به نخبگان، نهاد‌ها و

نگاهی به نقش دولت در هدایت نوآوری و سرمایه‌گذاری

راهکار تضمین رفاه برای تمام جامعه



دولت‌ها، دیگر کافی نیست که دولت صرفاً بازتوزیع انجام دهد. رودریک معتقد است: «بهبود آموزش عمومی و تضمین حق تشکیل‌یابی کارگران اقداماتی مفید اما نا کافی هستند. از آنجا که بخش عمده‌ای از مشاغل آینده در حوزه خدمات خواهد بود، ایجاد مشاغل خوب مستلزم تلاشی عمادانه از سوی دولت برای بهبود بهره‌وری است.» این تلاش عمادانه دولتی می‌تواند به شکل مقررات، مجوزها، نقشه‌های راه و یارانه‌هایی باشد که در جهت تحقق این هدف عمل می‌کنند. این اقتصاددان مبارزه با تغییرات اقلیمی را به‌عنوان نمونه‌ای مطرح می‌کند و می‌گوید: «به‌جای استفاده از ابزاری تنبیهی مانند مالیات بر انتشار کربن، بحث بر سر ارائه مشوق‌هایی به بخش خصوصی است تا خود را به‌روزرسانی کرده و در مسیر سبزتر فناوری‌های انرژی تجدیدپذیر قرار دهد.»

سخنان او شباهت زیادی به برنامه «توافق سبز جدید» دارد که جو بایدن در ایالات متحده اجرایی کرده است؛ جایی که آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی (DARPA) در ۵۰ سال گذشته راهبردی مشابه را دنبال کرده است. این آژانس که توسط پنتاگون ایجاد شد، به‌تدریج دامنه فعالیت‌های خود را به حوزه‌های انرژی، سلامت و زیرساخت‌ها گسترش داد. رودریک توضیح می‌دهد: «در مدل آمریکایی، دولت به‌جای آنکه صرفاً یارانه ارائه دهد، بر هماهنگ‌سازی بازیگران کلیدی حول یک چشم‌انداز متمرکز می‌شود که اهداف کوتاه‌مدتی را برای سنجش نتایج، سرمایه‌گذاری روی پروژه‌هایی که ما را به هدف نزدیک‌تر می‌کنند، کنار گذاشتن آن‌هایی که چنین نمی‌کنند و ادامه این چرخه به‌صورت مداوم است.»

استراتژی‌های ملی

به نظر می‌رسد که استراتژی ملی تغذیه که در ژانویه از سوی وزارت کشاورزی اسپانیا اعلام شد، با این ایده از مأموریت‌های خودخواسته که بخش خصوصی را در مسیر اهدافی که به نفع جامعه است، هدایت می‌کند، هماهنگ باشد. به‌طور مشابه، بر اساس توضیحات ارائه‌شده توسط وزارت بهداشت اسپانیا، اهداف استراتژی صنعت داروسازی این کشور شامل تضمین دسترسی عادلانه به دارو، پایداری نظام سلامت ملی و تقویت نوآوری و رقابت‌پذیری این صنعت است.

خاویر پادیا، معاون وزیر بهداشت اسپانیا، معتقد است: «ایجاد چنین راهبردهایی تا حد زیادی به دلیل فشارهای صعودی در هزینه‌های دارویی است که پایداری و قابلیت پیش‌بینی آن را به خطر می‌اندازد. در سال‌های اخیر، رابطه میان صنعت و دولت به حاشیه رانده شده بود و تقریباً منحصراً به شرایط دسترسی به دارو، قیمت و مقدار آن محدود می‌شد. هدف چنین استراتژی‌هایی این است که مشارکت دولت را به سایر بخش‌های زنجیره ارزش گسترش دهند: از تحقیق و توسعه پایه و کاربردی گرفته تا تمامی موارد مرتبط با توسعه خودکفایی استراتژیک.»

پادیا این استراتژی را چنین توضیح می‌دهد: «حرکت از یک مدل مبتنی بر عرضه به مدلی مبتنی بر نیاز، که در آن دولت نیازهای خود را به اقتصاد خصوصی اعلام و دسترسی به داروها را تضمین کند.» او همچنین یکی از بحث‌های کلیدی در استراتژی دارویی اروپا را کمبودهای دارویی عنوان می‌کند، به ویژه آلان که دیگر یک بازار جهانی آرام نداریم تا بتواند قیمت‌های پایین و تأمین همه محصولات را تضمین کند. از نظر معاون وزیر بهداشت، اسپانیا دارای چندین مزیت برای جذب سرمایه‌گذاری و کاهش عدم اطمینان است. او یکی از این مزایا را اندازه بازار دارویی اسپانیا می‌داند که یکی از بزرگ‌ترین بازارهای دارویی در جهان به شمار می‌رود. علاوه بر این، ارتباط این کشور با آمریکای لاتین و رقابت‌پذیری آن در چارچوب اتحادیه اروپا نیز از جمله مزایای آن محسوب می‌شود

که به گفته او، به دلیل سطح بالای آموزش، شرایط خوب

حمایت اجتماعی و حقوق‌های نسبتاً پایین است.

پادیا بیان می‌کند: «با داشتن ۱۷۴ کارخانه تولید دارو در اسپانیا، این بخش به منبع مهمی از مشاغل بسیار تخصصی تبدیل شده که دارای حقوق بالاتر از میانگین، ثبات بیشتر و درجه بالایی از تکنیکی‌بودن و تنوع جنسیتی است.» او این ویژگی‌ها را با همان مشاغل بخش خدماتی مقایسه می‌کند که رودریک به حمایت از آن‌ها برمی‌آید. اکنون دو شرکت کانسرسیوم شبکه دولتی برای توسعه داروهای درمان پیشرفته تأسیس شده‌اند که در آن‌ها دولت بزرگ‌ترین سهام‌دار است و ۴۹ درصد سرمایه را در اختیار دارد. پادیا در این باره یادآور می‌شود: «اینکه بخش‌های عمومی و خصوصی برای حل مشکلات خاص با نتایج قابل اندازه‌گیری و ریسک‌های واقعاً مشترک، از هم‌اکنون در بازه زمانی ده ساله یا بیشتر برنامه‌ریزی کنند، چیزی نیست که معمولاً شاهد آن باشیم.»

دولتی-خصوصی

پیرو گرتزی، اقتصاددان پرویی، متخصص در زمینه پروژه‌های مشارکتی است که در آن دولت‌ها به شرکت‌هایی که به‌طور داوطلبانه برای بهبود بهره‌وری خود در این ابتکارات ثبت‌نام می‌کنند، مزایا ارائه می‌دهند. او طی دو سالی که بین ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ در دولت اولانتا هومالا به‌عنوان وزیر تولید فعالیت داشت، آنچه را که بعدها میزگردهای اجرایی نام گرفت، سازمان‌دهی کرد؛ نقاط تلاقی بخش دولتی و خصوصی با هدف از بین بردن گلوگاه‌هایی که مانع بهره‌وری هستند. گتزی می‌گوید: «یکی از اقداماتی که پس از دیدار با شرکت‌های فعال در آبی‌پروری انجام دادیم، ایجاد یک نهاد بهداشتی برای اطمینان از این بود که صادرات آبی‌پروری پرو مطابق با استانداردهای بهداشتی و کیفی مورد نیاز بازارهای بین‌المللی باشد. ارائه یک کالای عمومی می‌تواند به معنای سازمان‌یک نهاد ناآرامی یا ایجاد نهادی باشد که قبلاً وجود نداشته است. همان‌طور که در این مورد، این اقدام موجب باز شدن بازار چین به روی میگوی پرویی شد. ما این کار را انجام دادیم، زیرا جواب داد و کم‌کم یک روش‌شناسی را توسعه دادیم که دانی رودریک، دیگر اقتصاددان دانشگاه هاروارد، ریکاردو هوسمن و بانک توسعه بین‌آمریکایی نیز آن را به همراه سایر ایده‌های مرتبط با سیاست صنعتی مدرن به کار گرفتند.» به نظر گتزی، یکی از بخش‌های کلیدی این روش‌شناسی، که در دولت‌هایی متنوع مانند دولت گابریل بورجس در شیلی و ناپ بولکه در السالوادور نیز اجرا شده است، باز کردن فضا برای شرکت‌هایی است که واقعاً مایل به توسعه این شیوه کاری هستند؛ شرکت‌هایی که تعهد بیشتری از صرفاً درخواست و با تأمین‌های کوچک شروع کردیم تا ظرفیت دولت را نیز تقویت کنیم، زیرا باز هم، این کار پیچیده‌تر از آن است که نقش دولت فقط به توزیع یارانه محدود شود.»

هوش مصنوعی و نقش دولت

کاترینا پیسنتور، استاد حقوق در دانشگاه کلمبیا، معتقد است علاوه بر بهبود بهره‌وری در ایجاد مشاغل خوب در تمامی بخش‌های اقتصادی و تضمین دسترسی به کالاهای اساسی مانند دارو، حضور پررنگ‌تر دولت در حوزه فناوری‌های قدرتمندی مانند هوش مصنوعی نیز ضروری است. نه‌تنها به این دلیل که بسیاری از مدل‌های هوش مصنوعی از داده‌هایی استفاده می‌کنند که توسط سازمان‌های عمومی جمع‌آوری و دسته‌بندی می‌شوند مانند شرکت دیپ‌مایند متعلق به گوگل (AlphaFold) بلکه به این دلیل که این فناوری‌ها پتانسیل تحولی عظیمی دارند. همان‌طور که سیمون جانسون و دارون عجم‌واغلو، برنده‌های جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۲۴، در کتاب «قدرت و پیشرفت: مبارزه هزارساله ما بر سر فناوری و رفاه» استدلال می‌کنند، هنوز مشخص نیست که آیا هوش مصنوعی در نهایت موجب تقویت نیروی کار انسانی خواهد شد یا جایگزین آن می‌شود.

با این حال، پیسنتور می‌گوید: «حتی بدون هوش مصنوعی،

ما تحت تأثیر انبوهی از نیروهایی قرار داریم که به‌راحتی قادر به تشخیص آن‌ها نیستیم. آن‌ها بر نحوه درک ما از جهان، باورهای ما درباره حقیقت و دروغ و نحوه تعامل ما با دیگران تأثیر می‌گذارند.» او که نویسنده کتاب «رمز سرمایه» است، ادامه می‌دهد: «هوش مصنوعی می‌تواند کارهایی مشابه را بسیار سریع‌تر انجام دهد، اما ممکن است یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسانی را از دست بدهیم، یعنی خلاقیت و جست‌وجوی نوآوری. هوش مصنوعی به‌هسته آنچه ما را انسان می‌سازد، بسیار نزدیک است.»

این استاد حقوق در دانشگاه کلمبیا به موانعی اشاره کرد که کالیفرنیا در مسیر تصویب قانونی برای تنظیم استفاده از هوش مصنوعی با آن‌ها روبه‌رو شد، و این را نمونه‌ای از قدرت لابی‌گری شرکت‌های بزرگ فناوری دانست. او بیان می‌کند: «هویت ما به‌عنوان انسان در خطر است و خطرات سیاسی بسیار بزرگ هستند. علاوه بر این، تردید وجود دارد که آیا ما در حال دستکاری شدن برای باور به چیزهایی هستیم که هنوز درک نکرده‌ایم یا نه.» او همچنین هشدار می‌دهد:

«ما دیده‌ایم که چگونه اینترنت به ماشینی برای کسب درآمد تبدیل شده است، و اکنون خطر این است که داده‌ها به یک دارایی بی‌نهایت تبدیل شده‌اند. مگر اینکه راهی برای توقف بهره‌برداری از آن پیدا کنیم، کسانی که پلتفرم‌های دیجیتال را کنترل می‌کنند به منبعی بی‌پایان از منابع دسترسی خواهند داشت که آن را برای سود خود پولی‌سازی خواهند کرد.»

به نظر می‌رسد که تا اینجا، اروپا در رقابت برای بهره‌وری و آینده، بدون خیانت به ارزش‌های خود در زمینه احترام به مالکیت فکری و حریم خصوصی شهروندان، گام برداشته است. با این حال، قانون هوش مصنوعی اروپا که در ماه اوت اجرایی شد، به دلیل اثر بازدارنده‌اش بر سرمایه‌گذاری مورد انتقاد قرار گرفته است. برتین مارتس، پژوهشگر ارشد اندیشکده بروگل، می‌گوید: «مایکروسافت و گوگل مدل‌های جدیدی را توسعه داده‌اند که در اروپا در دسترس نیستند، زیرا رعایت مقررات ما بسیار دشوار و پرهزینه، یا حتی غیرممکن است. نتیجه این است که شرکت‌ها مصرف‌کنندگان اروپایی از دسترسی به پیشرفته‌ترین مدل‌ها محروم می‌شوند.»

در واکنش به این موضوع، بخش دوم استراتژی اروپا این است که ظرفیت‌های پردازشی موردنیاز برای هوش مصنوعی را در داخل اتحادیه اروپا ایجاد کند و مدل‌هایی توسعه دهد که حریم خصوصی را رعایت کرده و با ارزش‌هایی که به‌طور دموکراتیک توسط شهروندان تعیین شده‌اند، هم‌سوا باشند. هفت کارخانه هوش مصنوعی در اروپا برای تحقق این هدف فعالیت می‌کنند، ازجمله مرکز ملی ابررایانش بارسلونا که این مدل با هدف کمک به شرکت‌های اسپانیایی و نهادهای عمومی برای ادغام هوش مصنوعی در فرایندهای خود، بدون وابستگی به فناوری‌های خارجی و با تمام تضمین‌های شفافیت و احترام به حق کپی‌رایت طراحی شده است.

آیا این کافی است؟

به گفته سیسیلیا ریکاپ، رئیس تحقیقات مؤسسه نوآوری و هدف عمومی در دانشگاه کالج لندن، داشتن هفت کارخانه هوش مصنوعی در اروپا شروع خوبی است، اما کافی نیست. او می‌گوید: «ظرفیت محاسباتی تنها یک بخش از ماجراست. شما همچنین به یک اکوسیستم دیجیتالی نیاز دارید که در آن استارت‌آپ‌های اروپایی بتوانند مدل‌های هوش مصنوعی آموزش‌دیده خود را بفروشند.» به باور او، ایجاد یک بازار مستقل با این مشکل روبه‌رو است که چگونه می‌توان تقاضا را جذب کرد، درحالی‌که در حال حاضر این تقاضا در اکوسیستم‌هایی متمرکز است که توسط پلتفرم‌های بزرگ فناوری توسعه یافته‌اند. او می‌پرسد: اگر کسی سراغ بازار شما نیاید و تقاضا در اختیار آمازون، مایکروسافت و گوگل باقی بماند، چه اتفاقی می‌افتد؟ ریکاپ معتقد است که دولت‌های اروپایی باید از این تله اجتناب کنند و از قدرت خرید خود بهره‌برند. او توضیح می‌دهد: «من فقط درباره دفاتر وزارتخانه‌ها صحبت نمی‌کنم، بلکه خدمات درمانی، آموزشی و نظامی را نیز در نظر دارم. پلتفرم‌های بزرگ فناوری به‌شدت مشتاق‌اند که این نهاد‌ها را به‌عنوان مشتری جذب کنند، اما خود دولت‌ها می‌توانند خدمات را از طریق یک بازار واقعاً عمومی تأمین کنند.»

به عقیده رئیس تحقیقات مؤسسه نوآوری و هدف عمومی، این رویکرد همچنین به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا دستورالعمل‌هایی برای توسعه هوش مصنوعی تعیین کنند. او اشاره می‌کند: «پنتاگون، از طریق دارپا (آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی)، فقط تأمین مالی نمی‌کرد، بلکه نوآوری را نیز هدایت می‌کرد. بخش عمومی دستور کار متحده می‌داد.» ریکاپ تأکید می‌کند: «آنچه امروز در مورد هوش مصنوعی در حال رخ دادن است این است که شرکت‌ها تصمیم می‌گیرند که مسیر توسعه به کجا برود و چه نوع هوش مصنوعی‌ای داشته باشیم. به همین دلیل، من معتقدم که راه‌حل صرفاً این نیست که اینجا و آنجا کمی سیاست صنعتی اعمال کنیم، بلکه باید نوآوری را از فضایی برنامه‌ریزی کنیم که واقعاً دموکراتیک و به نفع عموم باشد.»

منبع: ال‌پائیس